

## لزوم اهتمام به حدیث و علوم وابسته به آن

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۶/۱۰

رضا مختاری<sup>۱</sup>

### چکیده

علمای پیشین، علاوه بر قرائت و مقابله کتاب‌های حدیثی، اهتمام داشتند که در نقل احادیث، به ضبط درست کلمات اشاره کنند و آن را به درستی به دیگران منتقل نمایند؛ اما در دوره معاصر، هر چند تصحیح و تحقیق کتب پیشینیان، ولی در بیشتر این تصحیح‌ها به ضبط درست واژه‌ها دقت نمی‌شود. از سوی دیگر، در تصحیح یک کتاب حدیثی باید به نقل آن حدیث در منابع دیگر هم توجه شود تا مشکلاتی که گاهی در فهم احادیث رخ می‌دهد، به کمترین حد ممکن برسد. این نوشتار نمونه‌هایی از اشکالات پیش آمده را برشمرده است.

کلیدواژه‌ها: نقل حدیث، تصحیف، تصحیح نسخ، ضبط واژگان.

### درآمد

حدیث شریف بعد از قرآن مجید، مهم‌ترین منبع استنباط احکام و معارف ما است و اهتمام قدماء به حدیث از جهات گوناگون، در کتاب‌های مختلف ثبت و ضبط شده و بسیاری از بزرگان ما با مشاغل علمی فراوانی که داشتند، به دلیل اهمیت حدیث، به مقابله کتاب‌های حدیثی، استنساخ کتب حدیث و ضبط و شکل و اعراب و اجازه کتاب‌های حدیثی اهتمام داشتند. علامه حلی رحمته الله علیه با آن همه تألیفات و مشاغلی که داشته است، فخر المحققین دوبار تهذیب الاحکام شیخ طوسی را پیش ایشان خوانده است؛ یعنی از اول تا آخر پیش استاد می‌خواندند و مباحث رجالی، فنی، ضبط، شکل و اعراب را بررسی می‌کردند.

۱. رضا مختاری: پژوهشگر و استاد حوزه علمی قم، [Info@al\\_athar.ir](mailto:Info@al_athar.ir).

فخر المحققین نوشته است:

قرأت علیه التهذیب فی طریق الحجاز فی المرة الثانية فی سنة الثلاث و عشرين و سبعمائة<sup>۱</sup>.

همچنین شخصیت‌هایی مثل شهید ثانی رحمته الله، همه کافی را یک دور با نسخه‌های خوب مقابله کرده است و همچنین تهذیب الاحکام شیخ طوسی را نیز با نسخه اصل مقابله کرده است؛ چون نسخه اصل تهذیب الاحکام را در اختیار داشته است. نسخه اصل تهذیب الاحکام به خط شیخ طوسی، در اختیار شهید ثانی بوده که چند جا هم اسم برده است و بعد هم در اختیار پسرش، صاحب معالم قرار گرفته و بعد از آن، مفقود شده است. و همو تهذیب الاحکام را با پدر شیخ بهایی - که شاگردش بوده - مقابله کرده‌اند و ظاهراً همه‌اش یا قسمت عمده‌اش را پدر شیخ بهایی هم استنساخ کرده است. مرحوم محدث نوری در خاتمه مستدرک، شکوه می‌کند از این‌که در زمان ما، اهتمام به حدیث و مقابله و قراءت و تدریس حدیث، کم شده است:

و بلغ من عنایتهم بهذا الفن أنهم كانوا یقرئون نهج البلاغة من أوله إلى آخره.<sup>۲</sup>

معلوم است که نهج البلاغه را از اول تا آخر، نزد استاد می‌خواندند:

و كذا الصحیفة الكاملة علی المشایخ علی الدقة و التحقیق فی ألفاظها و إعرابها و اختلاف نسخها و رواتها و معانیها، كما لا یخفی علی من له أدنى خبرة بأحوالهم و معآثرهم.<sup>۳</sup>

یعنی حتی ضبط و شکل کلمات هم مدنظرشان بوده است. علما، قبل از پیدایش صنعت چاپ، کتاب‌ها را مقابله می‌کردند؛ ضبط و شکل و اعراب را هم روی نسخه خودشان می‌آوردند. در عصر ما (بعد از پیدایش صنعت چاپ)، هر چند اهتمام به تصحیح کمابیش بوده است، اما در تصحیح متون حدیثی از نقل ضبط و شکل و اعراب کلمات در تصحیح نسخه خطی غفلت شده است؛ یعنی به نسخه چاپی در بسیاری از کتاب‌ها منتقل نشده است. فقط به تازگی آقای شیخ قیس عطار که نهج البلاغه

۱. ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۷۴۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۳۶.

۳. همان.

را با چهار نسخه مقابله کرده و اعراب و ضبط و شکل نسخه‌های خطی را هم منتقل کردند که خیلی مفید است.

ما باید بدانیم قدما حدیث را، با چه ضبط و شکلی و با چه دقتی نقل کرده‌اند. نباید بر پایه اجتهاد ادبی و با کمک قواعد صرف و نحو، اعراب بگذاریم. در نهج البلاغه‌ای که بر اساس نسخه ابن سکون تصحیح شده است، حضرت امیر، در وصیت معروف بعد از ضربت خوردن فرموده است:

اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ، لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ.<sup>۱</sup>

در یکی از نسخه‌ها، به صیغه نفی، این گونه ضبط شده: «لا يسبقكم»؛ اما در بعضی از ضبط‌ها «لا يسبقكم» به صیغه نهی است. باید معلوم شود که مراد نهی بوده است یا خبر؟ یک معنا - که الان معروف شده - این است:

به قرآن عمل کنید! مبدا دیگران در عمل به قرآن بر شما سبقت بگیرند!

ولی در بعضی از ضبط‌ها «لا يسبقكم» به صیغه خبری آمده - که احتمال دارد همین هم درست باشد - معنایش این است که دیگران به قرآن عمل نمی‌کنند. پس شما به عمل به قرآن اهتمام داشته باشید. به هر حال، بین «لا يسبقكم» - که در بعضی نسخه‌ها هست - و «لا يسبقكم» فرق است و باید بررسی کرد که کدام صحیح است. محدث نوری فرموده است:

واما قول صاحب العالم: ثم خلف من بعدهم إلى آخره، فلعمري إنّه لو كان في عصرنا لأقام على الحديث المأتم، وبكى عليه بكاء الشكلى؛ فإنّ أهله ألقوا حبل أدنى مراتب الرواية أيضاً على غارها... لاستغنائهم عن هذا الفنّ بالمرّة و اكتفائهم من السنة بما يتعلق بحاجتهم في الفروع ممّا يوجد في الكتب الفقهيّة المأخوذ من المأخذ بواسطة أو وسائط. مع ما يتطرّق في هذه الأحاديث المأخوذة من النسخ الغير الصحيحة غالباً في هذه التنقّلات و التطوّرات من التحريف و التصحيف و الزيادة و النقصان ممّا يختلف به المعنى اختلافاً فاحشاً ما لا يحصى.<sup>۲</sup>

مشخص است که از عدم اهتمام لازم به حدیث این مشکلات و ایرادها پیش می‌آید.

۱. نهج البلاغة، نامه ۴۷.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۳۶.

## تصحیفات و اشکالات در کتب حدیثی

نسخه‌ای که در دوران ما تصحیح می‌شود، در تعداد هزاران نسخه چاپ می‌شود و بسیاری استفاده می‌کنند و به دلیل عدم اهتمام ما به حدیث، پس از صنعت چاپ و نشر، تصحیفات و اشکالاتی پیش می‌آید که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنم:

## ۱. اضافه به خطبه

نهج البلاغه معروف‌ترین و پرچاپ‌ترین کتاب حدیثی است. در خطبه اول نهج البلاغه، در بیشتر نهج البلاغه‌های چاپی، کسی ابتدا یک جمله‌ای را اضافه کرده است. ظاهراً این اضافه، به همه چاپ‌ها منتقل شده؛ با این که در نسخه‌های خطی معتبر نهج البلاغه و شروح قدیمی نهج البلاغه چنین اضافه‌ای نیست؛ یعنی در شروح قبل از صنعت چاپ، مثل شرح ابن ابی الحدید، و ابن میثم چنین اضافه‌ای وجود ندارد. این اضافه، با این که در هیچ نسخه‌ای نیست و ناسخی به ذوق خودش اضافه کرده و ذوقش هم اشتباه بوده است، در برخی چاپ‌ها آمده و بقیه هم به تقلید از قبلی‌ها، این جمله را اضافه کرده‌اند. در این خطبه می‌خوانیم:

فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاءَهُ، وَمَنْ تَنَاءَهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ.

در فقره بعدی آمده است:

وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ... وَمَنْ قَالَ: فِيمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَمَنْ قَالَ: عَلَامَ؟ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ.

از آنجا که در فقره اول، دو سه جمله تالی جمله قبلی، شرط جمله بعدی است، ناسخی، یک جمله دیگر درست کرده و اینجا اضافه کرده است. خطبه چنین است: «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ»، بعد: «وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاءَهُ»؛ یعنی «فَقَدْ قَرَنَ» در جمله قبلی جزاست و شرط جمله بعدی شده است. «وَمَنْ تَنَاءَهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ» همین طور؛ «وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ». چون در بند بعد و فقره مستقل بعدی، حضرت فرموده است: «وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ»، ناسخی فکر کرده که یک جمله افتاده و اضافه کرده است: «وَمَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ»، و مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ؛ با این که از «وَمَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ» خودش یه فقره جدا و مستقل است و چنین جمله‌ای در هیچ نسخه خطی و شروح معتبر نهج البلاغه نیست.

شروح نهج البلاغه، بدون توجه به این که این جمله در اصل بوده است یا نه، مطالب

زیادی در شرح آن نوشته‌اند. در نقل بحار الأنوار<sup>۱</sup> هم این فقره وجود ندارد؛ همچنین در هر جای دیگر، غیر از نهج البلاغه، که این خطبه نقل شده است.

## ۲. امامت یا امانت

در چاپ صبحی صالح و احتمالاً عبده، در قصار الحکم نهج البلاغه، آمده است:

فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيراً مِنَ الشِّرْكِ، وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهاً مِنَ الْكِبْرِ... وَالْإِمَامَةَ نِظَاماً لِلْأُمَّةِ.<sup>۲</sup>

در چاپ صبحی صالح، «امامت» به «امانت»! تبدیل شده است و احتمالاً در چاپ عبده هم همین جور باشد. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، در اینجا، «امامت» را شرح می‌دهد و پیدا است که متن مورد نظرش، «امامت» بوده؛ اما متنی که بالای صفحه شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ کرده‌اند، «امانت» آمده است؛ با این‌که در شرح ابن ابی الحدید، «امامت» دارد. و امامت را شرح می‌دهد.

## ۳. نامه به عثمان بن حنیف

در نامه حضرت امیر علیه السلام به عثمان بن حنیف، می‌فرماید:

وَلَا حُرْتُ مِنْ أَرْضِهَا شَبْرًا!<sup>۳</sup>

چیزی من از دنیا نگرفتم.

با این‌که حضرت در اوج بلاغت و فصاحت است و می‌فرماید:

وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ عُصُونُهُ.<sup>۴</sup>

در برخی چاپ‌ها، بعد از جمله بالا آمده است:

وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا كَقُوتِ أَتَانٍ دَبْرَةٍ.<sup>۵</sup>

یعنی از دنیا من قوتی نگرفتم؛ چیزی نگرفتم الا به اندازه قوت و خوراک «أتان دبره». «دبره» حیوانی است که پشتش زخم شده باشد. «أتان» هم یعنی ماده الاغ. حال آیا تناسب دارد چنین کلامی با این‌که «إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ»؟ آیا جا نداشت خیلی بلیغ‌تر و فصیح‌تر از این،

۱. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۴۷، ح ۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۲.

۳. همان، نامه ۴۵.

۴. همان، خطبه ۲۳۳.

۵. همان، نامه ۴۵.

حضرت مطلوبش را بیان بکنند؟

بعید نیست دست‌هایی که گاهی اضافه می‌کردند یا کم می‌کردند، دست‌های بنی‌امیه و ناسخین دشمن ما این جمله را افزوده باشند؛ حتی در نسخه ابن سکون - که جناب آقای قیس عطار چاپ کرده - آمده است:

این نسخه دست یک ناصبی بوده که یک جاهایی جملاتی را کم و زیاد کرده و مثلاً تعبیر «علیه السلام» را به «كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ» تبدیل کرده است.

این جمله در بسیاری از نسخ معتبر نهج البلاغه وجود ندارد؛ ولی در نسخه صبحی صالح و نسخه‌های رایج هست و بعضی از مترجمان هم که براساس همان نسخه‌ها ترجمه کردند، به جهت زشتی تعبیر این جمله را ترجمه نکرده‌اند.

#### ۴. غنا در روایت

در کافی و در وسائل، گاهی اتفاقاتی افتاده است که لازم است کسانی که می‌خواهند به تصحیح متون اهتمام بورزند، خوب است که این نکته‌ها را مد نظر داشته باشند، برای فهم درست حدیث، چه بخواهیم حدیث را تصحیح کنیم و چه بخواهیم احادیث را درست بفهمیم، لازم است همه نسخه‌های خطی را به نوعی گرد آوریم. و احادیث هم مضمون را، هم از کتب اهل سنت و از کتب زیدیه و دیگران، کنار هم بگذاریم تا ابهامات حدیث برطرف شود.

عَنْ جَهْمِ بْنِ مُيَيْدٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: أَلَيْ كُنْتُ؟ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ عَرَفَ الْمَوْضِعَ. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي كُنْتُ مَرَزُتُ بِفُلَانٍ، فَأَخْتَبَسَنِي، فَدَخَلْتُ إِلَى دَارِهِ وَنَظَرْتُ إِلَى جَوَارِيهِ. فَقَالَ لِي: ذَلِكَ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى أَهْلِهِ. أَمِنْتَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أَهْلِكَ وَمَالِكَ!

از کجای این حدیث، استفاده می‌شود که با غنا ارتباط دارد؟ حضرت فرمود:

أَلَيْ كُنْتُ؟ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي كُنْتُ مَرَزُتُ بِفُلَانٍ، فَأَخْتَبَسَنِي، فَدَخَلْتُ إِلَى دَارِهِ وَنَظَرْتُ إِلَى جَوَارِيهِ.

شیخ حرعاملی هم در وسائل، ذیل این حدیث، فرموده است:

هذا لا تصريح فيه بالغناء، لكن فهم منه الكليني منه ذلك، فأوردته في باب الغناء.

قرینته آتہ لا وجه للتهدید لولاه.

و قرینہ این کہ این مربوط به غنا است، این کہ اگر غنا در کار نبود، چرا حضرت این قدر تهدید فرمود؟

لأن النظر إلى الجوارى ياذن سيدهن جائز، وقد أذن للراوى؛

نظر به کنیز به اذن مولایش جایز است. خود مولا هم به راوی اجازه داد.

پس وجه این تهدید حضرت که فرمود: «ذَآكَ مَجْلِسٌ لَا يُنْظَرُ اللهُ إِلَى أَهْلِهِ» چیست؟ و شیخ حر تعجب می کند که چرا کلینی این حدیث را در باب غنا آورده است. اما وجود همین حدیث در منابع دیگر مشکل را حل می کند. این حدیث در دعائم الإسلام به این صورت است:

أَنَّهُ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ: أَيْنَ كُنْتَ أَمْسِي؟ قَالَ الرَّجُلُ: فَظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ عَرَفَ الْمَوْضِعَ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَرَزْتُ بِفُلَانٍ فَتَعَلَّقَ بِي، وَ أَدْخَلَنِي دَارَهُ، وَ أَخْرَجَ إِلَيَّ جَارِيَةً لَهُ فَعَتَّتْ، فَقَالَ: أَمِنْتُ اللهُ عَلَى أَهْلِكَ وَ مَالِكَ إِنَّ هَذَا مَجْلِسٌ لَا يُنْظَرُ اللهُ إِلَى أَهْلِهِ.<sup>۱</sup>

همان جاریه، مغتیه بود و غنا خواند. این «أَخْرَجَ إِلَيَّ جَارِيَةً لَهُ فَعَتَّتْ» در نقل الکافی افتاده؛ ولی در نقل دعائم الإسلام هست. در جای دیگر دعائم الإسلام هم فرمود:

وَ أَدْخَلَنِي مَنْزِلَهُ وَ عِنْدَهُ جَارِيَةٌ تَضْرِبُ وَ تُعْتَى.<sup>۲</sup>

یعنی این «عِنْدَهُ جَارِيَةٌ تَضْرِبُ وَ تُعْتَى» در روایت و نقل دعائم وجود دارد که در نقل الکافی نیست. و به همین قرینه، کلینی این حدیث را در باب غنا آورده است و معلوم می شود که در نسخه اش بوده و در سال های بعد، در استنساخ های بعد افتاده است.

## ۵. ولید بن مغیره

در الکافی آمده است:

مَاتَ الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ.

إِنَّ آلَ الْمُغِيرَةِ قَدْ أَقَامُوا مَنَاحَةً فَأَذْهَبُ إِلَيْهِمْ؟

فَأَذِنَ لَهَا فَلَبِسَتْ ثِيَابَهَا... فَتَدَبَّتْ ابْنَ عَمِّهَا بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللهِ.

أَتَعَى الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ / أَبَا الْوَلِيدِ فَتَى الْعَشِيرَةِ...<sup>۳</sup>

۱. دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۷، ج ۲.

در ذیل این حدیث مرحوم علامه شعرانی و مرحوم محقق شوشتری، فرموده‌اند که «ولید بن مغیره» درست نیست. ولید بن مغیره مشرک بود. آن‌که رسول خدا ﷺ اجازه داده تا ام سلمه در مجلس ترحیمش شرکت کند، «ابن الولید بن المغیره» است؛ یعنی «ابن» اینجا افتاده است. درستش این است: «مات الولید بن الولید بن المغیره». ولید بن مغیره، عموی ام سلمه بود و ایمان نیاورد.

عبارت شیخ طوسی، در تهذیب الاحکام<sup>۱</sup> چنین است:

مَاتَ ابْنُ الْوَلِيدِ بْنِ الْمَغِيرَةِ.

که نشان می‌دهد یک کلمه «ابن» ی - که در نسخه‌ی الکافی افتاده - در تهذیب الاحکام وجود دارد و همین درست است.

#### ۶. هشام بن ابراهیم عباسی

در الکافی است:

سَأَلْتُ الْحُرَّاسَانَ... وَقُلْتُ: إِنَّ الْعَبَّاسِيَّ ذَكَرْتُكَ تُرَخِّصُ فِي الْغِنَاءِ.<sup>۲</sup>

مرحوم استاد علی اکبر غفاری در پاورقی نوشته است: نمی‌دانیم عباسی کیست؟ در بعضی نسخه‌ها هم به جای «عباسی»، «عیاشی» آمده است:

وَالظَّاهِرُ أَنَّهُ رَجُلٌ مَعْرُوفٌ مِنَ الْعَبَّاسِيِّينَ لَهُ شَأْنٌ فِي دَوْلَتِهِمْ فَأَرَادَ الرَّوِيُّ إِخْفَاءَ اسْمِهِ  
لِمَصْلَحَةٍ.

اما همین حدیث الکافی با همین سند و متن، در عیون أخبار الرضا<sup>۳</sup> و در رجال الکشی وجود دارد و تصریح شده: «إِنَّ هِشَامَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْعَبَّاسِيَّ» و آمده است:

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي! إِنَّ هِشَامَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْعَبَّاسِيَّ حَكَى عَنكَ.<sup>۴</sup>

#### ۷. لا نورث

مرحوم آیه الله حاج سید محمد علی روضاتی می‌گفت: در یک جلسه - که علمای اهل سنت بودند - به مناسبتی می‌گفتم: این حدیث ابوبکر را خواندم که «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ». <sup>۴</sup> همه اهل مجلس گفتند: «لا نُورَثُ»؛ «لا نُورَثُ»؛ «لا نُورَثُ».

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۸، ح ۱۰۲۷.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۵، ح ۲۵.

۳. عیون أخبار الرضا<sup>۳</sup>، ج ۲، ص ۱۴، ح ۳۲؛ و رک: رجال الکشی، ص ۵۰۱، ح ۹۵۸.

۴. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۳۶۰.



بین علمای ما «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ» معروف بوده است و شیخ مفید هم که درباره این حدیث رساله‌ای نوشته، به همین اسم چاپ شده و روی جلد آمده است: «رسالة حول نحن معاشر الأنبياء لا نورث». علامه مجلسی و دیگران هم فرموده‌اند: «لا نورث». ابوبکر می‌خواست بگوید که رسول خدا ﷺ فرموده است: کسی از ما ارث نمی‌برد؛ «نحن لا نورث». بحث «توریت» نبوده است. «توریت» عبارت از این است که کسی، یک نفری را که وارث نیست، جزء ورثه قرار بدهد یا بگوید: به فلانی هم ارث بدهید؛ مانند جمله حضرت در نهج البلاغه که بعد از ضربت خوردن از ابن ملجم، فرمود:

اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَأَيُّكُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورِثُهُمْ.<sup>۱</sup>

یعنی «ظننا» که ممکن است همسایه را هم رسول خدا ﷺ «ارث بر» حساب کند. در میان اهل سنت، هر جا نقل شده، «لا نورث» بوده و هدف ابوبکر هم «لا نورث» بوده و هدف او با «لا نورث» جمع نمی‌شود.

#### ۸. نجا المخفون

در روایت دارد که:

نَجَا الْمُخْفُونَ وَهَلَكَ الْمُثْقَلُونَ.<sup>۲</sup>

«مُخَفَّفٌ» یعنی کسی که بار خودش را در دنیا سبک کرده است و «مُثْقَلٌ» کسی است که بارش را سنگین کرده است. در نهج البلاغه که فرمود:

وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةٌ كَثُوداً الْمُخَفَّفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالاً مِنَ الْمُثْقَلِ.<sup>۳</sup>

ولی فراوان شنیده‌ایم و خوانده‌ایم: «نجی المٌخفون».

#### ۹. هبوط حوا

در وسائل الشیعه نقل شده است:

كَانَ إِبْلِيسُ أَوَّلَ مَنْ تَعَنَّى وَأَوَّلَ مَنْ نَاحَ. لَمَّا أَكَلَ آدَمُ مِنَ الشَّجَرَةِ، تَعَنَّى. فَلَمَّا هَبِطَتْ حَوَاءُ إِلَى الْأَرْضِ نَاحَ يَذْكُرُهُ مَا فِي الْجَنَّةِ.<sup>۴</sup>

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۲. مکارم الأخلاق، ج ۲، ص ۳۲۸، ح ۲۶۵۶.

۳. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۰، ح ۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۱۲، ح ۲۰.

در همه چاپ‌های وسائل،<sup>۱</sup> تعبیر «فَلَمَّا هَبَطَ حَدَا» به «فَلَمَّا هَبَطْتُ حَوَاءً»! تبدیل شده است. «حدا» - که به معنای «خُدی» خواندنِ شتربان است - به «هبط» تبدیل شده است. یک «ت» هم به «هبط» اضافه شده است:

فَلَمَّا هَبَطْتُ حَوَاءً إِلَى الْأَرْضِ.

### سخن آخر

خلاصه سخن این‌که برای تصحیح و فهم حدیث، اولاً باید به همه منابع حدیث، چه طولی و چه عرضی، از امامیه گرفته تا اهل تسنن، زیدیه و اسماعیله مراجعه کرد؛ ثانیاً احادیث قریب‌المضمون را نیز مد نظر قرار داد.

### کتابنامه

- إثبات الهداة، محمد بن حسن حر عاملی، بیروت: مؤسسة الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- إيضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، فخرالمحققین محمد بن حسن بن یوسف حلّی، محقق / مصحح: سید حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهاردی، عبدالرحیم بروجردی، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۸۷ق.
- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۰ق)، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تهران: المطبعة العلمية، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
- تهذیب الأحکام، شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (م ۴۶۰ق)، تحقیق: سید حسن موسوی خراسان، طهران: دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.
- دعائم الاسلام، ابوحنیفه قاضی نعمان تمیمی مغربی، تحقیق آصف بن علی اصغر، بیروت: دارالارقم، ۱۴۱۸ق.
- اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، قم: مؤسسه آل‌البتیة لإحياء التراث.
- عیون أخبار الرضا (ع)، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسن صدوق، محقق / مصحح: مهدی لاجوردی، تهران: نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ش.

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۳۱۰، ح ۲۲۶۲۱.

- الكافي، ثقة الاسلام أبو جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق الكليني الرازي (م ۳۲۸ أو ۳۲۹ق)، تصحيح و تعليق: علي أكبر غفاري، تهران: دارالكتب الاسلامية، چاپ سوم، ۱۳۸۸ق.
- مستدرک الوسائل، ميرزا حسين النوري الطبرسي؛ تحقيق: مؤسسه آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ۱۳۶۹ش.
- مكارم الأخلاق، حسن بن فضل طبرسي، قم: الشريف الرضي، ۱۳۷۰ش.
- نهج البلاغة، جمع و تدوين: محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضي) (م ۴۰۶ق)، تصحيح: صبحي الصالح، قم: دار الأسوة، ۱۳۷۳ش.
- وسائل الشيعة، محمد حسن حرعاملی، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لاحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
- عمر بن اذينه و گونه شناسی روایات او در غیر از کتاب سلیم، علی جمعه فکوری، سخن تاریخ، ش ۲۸، پاییز ۱۳۹۷ش.